پرمعنیوبزرگیبرایخودانتخابمیکنند که برخہ عدر میرین

که برخی عربی و بعضی فارسی است و این القاب بیانگر آمال و امیدهای ایشان است.

گفتنی است که این رسم از عبرانیان به ایرانیان انتقال یافته و به هر صورت اسم

والقياب آنيان إزنيام ولقب مباغريتان كه

. غالبا فاقد معنی است بسبی بهتر اس

درویش،سیدو پهلوان اشاره کرد که اغلب

مستمی وقع می سمیند. بیه نمینم و می آمدند. برای جایگاه اجتماعی افراد بهشــمار می آمدند. برای نمونه در سـفرنامه جکســن آمریکایی با عنوان «یران در گذشــته و حال» کـه اوضاع اجتماعی

سالهای پایانی دوره قاجار را تصویر می کند، درباره لفظ «مشهدی» (مشدی) مطلب جالبی

جود دارد، «خدمتکار ایرانی ما با صدای ملایم

ر . رس و معتمد مریز می مدید می الحسن و آهنگ کمه رفته رفته قوی می شمود و با لحسن و آهنگ موسیقی فریاد می زند «مشدی!»؛ می خواهد

نایب یا صاحب کاروانســرا را بیدار کند. درواقع لقب مشهدی معرف مسلمانی است که-هرچند

به مکه نرفته-موفق به زیارت مشهد و مرقد امام هشتم(ع) شده است. با این همه در اکثر موارد

عملامانند كلنط ومنحر ويروفسور ماازروي

ہیــشاز لقب آمریکایی «بــاس» [رئیس] که در

، محاوره به کار می رود نیست. مغذالک مشهدی نوعی، خواه اسم او حسین باشد خواه چیز دیگر، محتملا مردی است بلندقامت و متین و موقر و

بهن و کلاه بے لبه بلند ایرانے که به سر دار د. هنوز پهای در خانی ۲۰۰۰ ، در کی در انداختری نژاد در رگ او خونی که مایه بزرگی و بلنداختری نژاد کوروش شد جریان دارد، اما در کار کُند و سست

و تُنُبُل است وَ بَه فَكر اَ يِنده نيستُ و در أَن واحد پايبند سـود خويش است. ليكن هميشه در راه و

روش آرام و معتدل خود ملایم و مهربان است». از این گونـه روایتـها دربـاره القاب مشـهور در سفرنامههافراوان دیدهمیشود.

سرچشمەو كار كردلقبھا

اما بخشی بزرگتر از این انتسابها که در ادام

نامهاوبه شكل پسوند طرح شدهاند، يابيان كننده شـغل، قبيله و اهليت منطقـهاى افرادنـد يا با

و گاه فحش رواج داشتهاند. جالب است که برخی مانندارنست اورسل در کتاب «سفرنامه قفقاز و

ایران» به مکانهای گست، ش و گاه شکل گیری

كاركرد تحبيب، تحقير، شوخي، تمس

غالبازيبابا چهرهاى ظريف وبينى قلمى وپيش

سامحه به کار می رود و غالبا شیان و ه

ں ہی واقع می ش

بگو لقب چه داری، تا بگویم کیستی

پل فيروزه

ن و این

ند. اینها نمایانگر خاندان و

شد هم ادامه داشــت، ولی کم کم از حوزه توجهها

خارج شد. به هر حال تعداد این کتاب ها کم شد و خیلی از آنها به کتابخانه های بزرگ یا مجموعه های

سیمی از به به عباعات کا بر را ی به معرف کای شخصی رفته بود، گاهـی برخی از کشـور خارج میشـدند و مقدار زیـادی از آنها هم چـون افراد آینده نگر نبودند به ویژه در دست ورثه، بی دلیل از

. بین رفت و دیگر خبسری از آنها نداریم. یک نکته را هم بگویم که آن زمان بیشتر خریداران کتابها که

از رجال بودند به همدیگر نــگاه می کردند و کتاب میخریدند و نوعی چشــم و همچشمی هم بود که

مثلا فلائی خط یا تمبر جمع می کند، پس من هم این کار را می کنم. این کار را می کردند تا با دیگری مقایسه شوند و اصطلاحا در رقابت کمنیاورند.

ید وا میرد به و بی به تروی د دستند. گردآوری ها بیشتر برایشان جنب خودنمایی و

سر برمی منصف و عیمی مرو میت پست بین کارشــان نبود. این بخشــی از ماجرا بود ولی غیر از این باید توجه داشــت که داشــتن ثروت بهتنهایی

کافی نبود؛ هم پول لازم بود هم قدری ذوق و اطلاع درباره کتاب باید وجود می داشت. واقعیت آن است کا این شــوق و دانتش در میان اقشــار ثروتمند و

دستر سی شان نســبت به مر دم عادی به امکانات و

علم رُوز به نسبت بیشتر بود و توجه شان بیش از دیگران به این قبیل آثار جلب می شد.

قند پارسی در راهباز گشتاز هند

مونم سے ۔۔۔۔۔ری ر دیگران هم اطـلاع چندانــی نــدارم. در ایران به قدری افراد علاقهمند بودنــد که دیگر جایی برای

ورود خارجی ها نبود. حتی یادم هست در گذشته

عدهای از ایران به حراج ساتبی لندن می رفتند و در آن جا کتاب هاو کالاهای قیمتی مربوط به ایران

را میخریدند و میآوردند. خودم هم بیستبار به هندوســـتان رفتم. زمان قاجار که وضع اقتصادی

به فرهنگ وهنر ايران كه توان مالي بهتري داشتند،

کتابهای فرهنگ و تمدن ایسران را میخریدند.

علم روز به

ودم شــ

ايران خوب نبود،مج

بان بیشتر به چشم می خُورد، زیرا

ـــترى خارجى نداشـ

موعەدار هاى ھندى علاقەمند

آقای ترقی در کتابفروشــی خیــام، راه را به من نشــان داد که برای خرید کتاب به

هندبروم.من هربار مىرفت

بیست، سی صندوق کتاب

ں بزرگ و برخی موزدھا مثل

موزه رضا عباس

ى آوردم. كتابخانەھـاى

ظر بودند مــن چه آثار

ارزشمندی از هند می آورم

رز به کار می رو به می رو به تا بخرند. هندی ها هم دیگر وضعشــان مثل گذشــته

نبود؛ فکّر می کردند هر خانواده ایرانیی در خانهاش

یک جاہ نفیت دار د و یہ من

من ایسن کتاب هارا با یول

خــودم میخریــدم و حتّی در دورهای در اوایــل انقلاب

که کار خرید و فروش آثار از رونق افتاد، من که تازه از

یتر سے مایہام را صرف خرید

خيلي احترام مي گذاش

ــى، ھميشە

سرگرمی داشت و خیلی فکر و اندیشه پشت ایر

اینگونــه افــراد با توجــه بــه تُرُوتی که داشا

تاريخ شفاهي سنتها و آيين هاي ايراني (۱)

اشراف و رجال چگونه گنجینه کتابهای کهن را حفظ کردند

♦ گفتوگو با «خلیل مستوفی» از بازماندگان فعالان خرید و فروش نسخه های خطی در ایران

تقويم كتاب، بيشەمن است

تقویم کتـاب، یعنـی قیمتگذاری کتـاب. روش کار یک مُقوّم اینچنین اسـت کـه از رادهای مختلف به کُتَابخانهُ اللہ فَ اللہ مُوَعه هـای آثارُ خُطی و چاپی دسترســی پیدا می کند. او با توجه به ابزارها و دانشی که نسبت به آثار، ارزش و اهمیت آن از منظر فیزیکی یا محتوایی و همچنین تعداد موجود نسخه های یک اثــر دارد و معمولا ایــن کار را به کمک فهرســـتـهای مختلف موجود یا براساس شــواهد و تجربـه انجام میدهد، کتاب ها را ارزش و قیمت می گذارد. ما گاهی این کتابها و نسـُخُهُ ازا میخریم و افراد چون ما را میشناسند،موقعی که به فروش کتابهاوالبته بیشتر، کتابخانههایشان قصد میکنند، پیش ما میآیند. همین طور خریداران که غالباافراد، گروهها یا نهادهای مشخصیاند و در رأس آنها کتابخانههای بزرگ و مهم قرار دارند، برای تهیه کتابها و نسـخههای موردنظر خُود به ما مراجعه می کنند. در بســیاری از زمان ها هم وقتى يک مجموعه خوب به دست مامىر سد، خودمان

ی۔ تلفنمشتریهاراخبرمیکنیم. گاهی هم فقط بهعنوان کارشسناس قیمت گذاری از ماکمک خواسته می شود. خودم با کتابخانههای مجلس، ملی، مرعشــی، ملک و جاهــای دیگر بارها مجلس، ملی، مرحسی، سب و حب می مرحورها کار کردهام، من بیشــتر در کار کتابم ولی در حوزهها ۵ موضوعهای دیگــر هم افرادی هســتند که به کار مُقومي مشغولاند، از جمله امروزه من عضو هياتي ام که وقتی قرار است کتاب یا اثر تاریخی از ایران برای شرکت در نمایشـگاهها و برنامههای نظیر آن به طور که وقتی قرار اس موقت از کشور خارج شود، برای مشخص شدن بیمه ثار نسبت به قیمت گذاری آن اقــدام می کند. این کار بهواقع ســاده نیســت. درباره کتابهای قدیمے ربر کی چاپی و به طور مشـخص کتاب های چاپ ســنگی، غلب قیمت ها مشـخص و متناسـب با کــم یا زیاد ودن تعدادنسـخهها متفاوت می شود.البته ارز ش و نیمت کتابهای چاپ سنگی بانسخههای خطی به ، ھيچوجەقابلمقايسەنيست

کتابدر گذشته، یک کالای سرمایه ای مثل سکه طلا

6.0

اشـراف، ثروتمنــدان و طبقــات مرفهای کــه اغلب هــم به نوعـَـی بــه حکومت وابســته بودند، در گذشــته كتابهـاي همیشــه سمیــــــ ارزشـــمند را میخریدنــد و جموعههایی ارزشــمند از كتــاب گردمي أَوُردند. مردم مــادی چ: ـدان در جریان چنین کارهایی نبودند. میتوانم عـرض کنم نگاه به این قبیل کتابها، علاوهبر مطَّالــبَّ آن، نوعی نگرش کالای سـرمایهای بود. مثل امـروز كــه افراد ســكه طلا یا سُبُهام و چیزهای دیگر میخرنید، گرودهاییے هم د که کتابه ارابااین هدف و نیت تهیه می کردند تا شايد روزي قيمت شان

٨ نسخه خطی الاشجار و الاثمار به خط عبید ز اکانی کتابخانه و موز ه ملی ملک الاتر برود. چــون به هر حال قیمت این آثار بالا بود، در توان مردم طبقات متوسط سوند و دقيقاً مثل وضعيف نبود كه وارد اين كارها ، سکه و سهم نیست که اگر مقدار کمی هم از آن تهیه کنید بالاخره سود کنید. ارزش چنین کاری وقتی بود که شما می توانستید به صورت کلکسیونری و



در خیابان جمهوری، جایی میان میدان بهارستان و چهاررا ه مخبر الدوله، کتابفروشی هایی وجود دار د که شیاز این ماجراها گاه در نوش هریک گفتنی های بسیاری از تاریخ معاصر ایران در خود نهفتهاند سرچین حسیمی میبیداری در تیکی شویسی دارون در قصر در میکی در میکسید. یسی این را بیک بخرط دیدار موضعه د گفتار هاشنیده می شوند. این کتابفروشی هاروز کاری مکان رفتو آمدگر وهی بزرگ از مردهدرس خوانده اشتاده این همپایگی در تاریخ ایران، رخدادی شیرین و خاطرهانگیز است.

سته می سبخ به جار در باری را سامی سریان در در در در مارد. مردی در یکی از این کتابفروشی ها، ناحسال است به خرید و فروش و کار شناستی کتاب های قدیم و نسخه های از زشمند خطی مشغول است. خلیل مستوفی، ما حب کتابفروشی مستوفی خاطر آتی خواندنی ازانسان هاوكتاب هادارد.بخشی از خاطرات اودریادنامه های بزرگانی چون آیت الله مرعشی، استاد حایری، . شریه نامه بهار س مرحوم مشار، محمدباقر حجتي و ديگران درج و برخي نيز به ه اماهمچنانگفتنیهای بسیار دارد. به بهانه جایگاه کتاب در تاریخ اجتماعی ایر ان، با او گفت و گو کر ده ایم.

وعهدار بخريد و بفروشيد؛ داشتن

لكسيونرهاىكتابهاى

سا محتبوای کتابها

قديمىوماجراهايشان

بودولى اكنون كم شدهاند.

لالفار وماروتتمو سطريا

زیرامینا مامند، ومزادی که مرف مشک، ونیلی مشروزا

اوان از رعبتها بالال (مترانی الدولان ما انده از رعبتها بالال (مترانی الدولان ما میداند م

و محدود الاطلان ما جنوعه و معن العيد ال المارج علم فرغ معلمه كنية مح الم الاسمية المارج علم فرغ معلمه كنية المسلمة المراج

مىخواهدو آن فردمشهور همهراخريدا بک عده هم اما بودنــد که برعکّس، کتابها ٫ ا ب٫ ا ؠ ٫ یا چند کتاب معدود و محدود کمک چندانی به افراد م. مطالعه و استفاده از مطالب آن برای خود و آیندگان میخریدند. خاطرم هست یکبار خانواده یکی از نمی کرد. پیش تر ها تعدادافرادی که با این نگاه به کار خريدوفروش كتابهاىقديمىمى پرداختند، بيشتر ی ر. بز , گار , به نام نجمالدوله برای تقویم کتابخانه وی پس ناس ارزش گذاری دعود مر گش، مرا بهعنوان کارش ر مر عنه، مر، به میران در مناس از رس عاری دموت دردند. آنها می خواستند کتاب ها را بین خودشان ر ._ ی**سان** همانطور که گفتم، عدهای بودنــد که اصلا

تقسيم كنندو أن زمان قصد فـروش كتابها د. حنـاب 453.1 جمالدولـــه خـــودش 8.8 مند بزر گی بود و دانشــ به جرأت عرض می کنم در طول ۵۰ســالی که 44 درایس حرفه هستم، کتابخانسهای بسه آن ارزشــمندي نديدهام. مثسلازيجهايسى آنجا بودكه من حتى نامشان را نشــنیده بــودم یــا کتابهایی که در لندن به فارسی انتشار یافته بود و ما اصلا در جریان چاپشــان نبوديج. من بسرای آن کار و البتسه مــوارد بســيار ديگر از

رابنابه محتوای آن تهیه می کردند. خریدو فروش کتاب، سر گرمی اشراف بود! این روش خرید و فروش کتاب تــا وقتی انقلاب



مجلس بود و مـــا نظیر او را در کتابشناســـ یار کمک گرفتم. اینها هم افرادی بودند که کتاب

. نداريم،

دمهدى . هند آمده بودم و نسـخەهای خطی کرده بودم به مشکلاتی دچار شـدم، تا جایی که به اجبار بخشی از گنجینهام را

ازجمله یک قرآن بینظیر، بــه قیمتی پایینتر از ارزش واقعى بفروشم.

ایران؛تاریخ و فرهنگی سراسر «لقب»

منيا تعامروا ريغار (ميدمر فيمار معيده تدهمار مراحله زينب و مطهره براى دختران مرسوم بوداست. آوردن برخى كنيدهابراى يسران پاييشوند (هـ) مملل ايوعلى ايوحامد، ايومهدى، ايوالقاســــم، ايوالفضل، ايوالمعالى، ايواشـــرف، ايوالكمال و براى دختران با پيشوند (هم» مثل امزينب، امخديجه، امفاطمه، اممهدي و امهادي. قاُجاریه مینویسد، «شاید بتوان ایرانیان را در این کار سرآمد ملل و اقوام دیگر دانست. رواج روزافزون القاب ، عناوین در تمدن اســـلامی نیز کار ایرانیان اسـت». ر ایران باستان، لقب، ای نظیر درازد» اردُشْــير اول، بزهكار براي يزدگرد اول و انوشــيروان ر این میرو اول رایج بود. سلجوقیان به وزرای خود قب هایی با مضاف الیه «مُلک» مثــل نظام الملک یا «ين» يا «وله» مىدادند در دوره خوارزمشــاهيان نيز به وزرا لقبـهايى بامضافـاليــه «مُلك» و «ين» از قبيــل «ضياءالملــک» و «علاءالديــن» مىدادند. وج لقب دهی در دوره قاجار بــود که لقب هایی چون «لدوله»، «لسلطنه»، «لملک» و «الملوک» به رجال وخویشاوندان داده می شد. کار به جایی رسید که برای داشتن آن حاجتی به صدور دستخط شخص شاه نبود. تن آن حاجتي به صدور ده هركس به هر مضاف و مضاف اليهى كه مى خواست اسم خود را تغییر بدهد مهری به آن سجع می کرد؛ هرچه میخواست می شید اول قوموخویش ها و بعد رفقاو دوستان مىخواندندش ومعروف مىشد.

پيمان سمندرى شاردن، سیاح فرانسوی عصر صفوی در خلال سفرنامهآش مىنويسد، «مسلمانان مشـرقزمين مخصوصـا ايرانيـان القاب

یشــتر سفرنامەنویسـانی که در دوران تاریخ دومعاصر ايران، يعنى از زمان ت صفويان تاپايان دوران سلطنت پهلوى پاى بەاين سرزمين - پین دران مست په وی چې یا این سررسین نهادند، اغلب گماشتگان و سفیرانی بودند که بخــش بزرگتر تماسشــان بــاارکان حکومتی ایران بهویژه دربار سلاطین بود. به همین دلیل سیاحتنامه های این گروه، سرشار از پرداختن به عناوین و القابی است که در مسندهای رسمی به کار میرفته است. اینان به گونهای مشخص بر لقبهایی تمرکز داشتهاند که در دوران قاجارها بەلۇراد گوناگون اختصاص مى يافتە است؛از جملە اينھامى توان بە اسامى و صفتھايى با پسوندھايى چون «الدوله» و «السلطنه» اشاره کرد. شرح انجه د کسید اللہ کی در كوّچه وُ بازار مي گذشت و اُشتهارهايي که مردم بکدیگر را بدان منسبوب مے سیاختند ۔ وان هويت فردي گاه موجب بازشناس افراداز همدیگر میشد، اگرچه به سـفرنامهها رادمي يافت ولي جز در موارد مشمخص كمتر به ر سی یعت ولی جز در مورد مسلطی عمر به دیده ریزبینی به آنها توجه می شــد. نباید از نظر دور داشــت که میزان اندک تسلط این سیاحان رر به واژگان خودمانی موجـود در فرهنگها هم موجب میشـد کمتـر در پی رازگشـایی آنچه می شنوند، برآیند؛ درواقع آنها را شکلی طبیعی و حالتی از روزمر گیهای عادی زندگی مردم طرح

رابطهالقابباهويتفردى واجتماعي

ساکنان ایران در این میان اما بودند افرادی که به دیده تدقیق به موضوع پرداخته اند در کتاب «ایران و ایرانیان» اثر مسيو پولاک نُمساوی (اهل نُمسه يا اتريش) پزشک دربار ناصر الدين شاه قاجار، مطالب فراوانی در ارتباط با بخشیی از القاب و افیراد و گروههای مرتبط بــــا آنها وجـــود دارد. پولاک می ویس «یرانی ها نـــام خانوادگی ندارند و فقط به اس .روی کوچک اکتفامی کنند... برای اجتناب از اختلاط و اشتباه اسم ناحیهای که عشیره در آن جا ساکن اُست- مانند على اصفهانى- يا نام خود طايفه-مثل محمود قره گزلو- بــدان اضافه مى گردد؛ يا اين كه القابي حاكي از خصوصيات صاحب نام



بــه كار مىبرند همچون كجدمــاغ، قاطر، بنگى، ، بشابه این مطلب در سفر نامه کار ری، جهانگر د

ایتالیایی کـه در دهههای واپسین حکومت صفویان به ایران آمد، وجود دارد، «دربین ایرانیان

نامخانوادگی معمول نیست، اما بــرای معرفی شخص می گویندفلان پسر فلان. عنوان افتخار ی ـت، اما بــرای معرفی

صاحبان قلم و نویسندگان «میرزا» و لقب جنگاوران و اهلرزم «بیگ» است، ولی غالبا این

قبیل عنوان هارا از سر اشتباه به نادانان می دهند. درباره واژگانی دو پهلو مانند سـلطان یا میرزا

تربەرە ۋىر كىي دوپېلو مانىك سىلىقاس يەمىرر. و بېڭى ياحتى باجى و خانـــم، فلرايفى قابل تامل وجوددارد. تىنھابراى آشــنايى با گوشــهاى از آن پېچىدگى ھابەاين نقل از شاردن بسندەمى كنيم،

«هریک از ایرانیان بخواهد می تواند بزرگترین القاب را برای خودانتخاب کندو به آخر اسـمش بیفزاید، اما فقط شاه مختار است عناوین برجسته

را پیشاز اسم خود در آورد و یکی از وجوه امتیاز

میان شــاه و رعیت همین است؛ بنابراین توضیح همه کس می تواند فی المثل خود را صفی سلطان،

عباسخان، سليمان شاه بخواند ولى مجاز نيست خود را سلطان صفى يا شاه سليمان خطاب كند».

آنچنان که مشخص است تصور این که این القاب مطلقا توسط دیگران بر افراد نهاده می شده است

لقاب پر کاربر د؛از لوطی تامی

از مشهور ترین عنوان هایی که در میان ایرانیان واج داشته است و سفرنامهنویسان به تفصیل

نوجــه آن بودهانــد، مى توان به القــاب حاجى،

كربلايي، مشهدي، پير و پيرزاده، ميرزا، لوطي،

ــت و گاه افراد خودخواسته

يدي.

چندان صحيح نيس

رواج داش

ابراىمعرفى خودمي

ترياكى و...)

راسته آخرین شوخیها و متلکهای روز را به . دهانها می اندازند». واقعیت این که ایرانیان شاید به ناروا اما در مواردی بسیار، از عنوان نهادن های اینچنین، قصدی جز سرگرمی ندارند. جکسن در بخشی از کتابش نمونهای از این رفتار ایرانیان را . در شرایط مشابه چنین شرح میدهد که [«]مرکب من اسبی کوچک اما خوب بود و به همین سبب به شــوخی رخش لقبش داده بودیم که نام اسب مشهور رستم اسـت و این کار بیشتر مایه تفریح شهور رستم ا

ايرانيانى شده بود كه اين اسم رامى شنيدند. ايرانيانى شده بود كه اين اسم رامى شنيدند. البته چنانچه گفته شد اين القاب فقط كار كرد مسخره كردن يا تفريح نداشـــــهاند و گاه با هدف ارج نهادن و احترام گذاردن بــه کار می آمدهاند، «.. حــرص و ولع بــرای به کار بــردن تعارفات و القاب در خطاب حــد و حصری ندارد. به یکدیگر سرکار و جنّاب میگوینّـ مستخدم كه در خانه اعيان به كار مشغولند وقتى به هم می رسند از به کار بردن لفظ سر کار در حق یکدیگر دریغ نمی ورزند. به هنگام خطاب کمتر ممكن است به اســـم تنها اكتفا كنند، بلكه كلمه برزارا جلوى اسم مي گذارند يما عنوان خان يا میررار، جنوبی بی بی می آورنسد. درمورد زنان، خانم بگ را به دنبال نام می آورنسد. درمورد زنان، خانم یا حداقل کلمه ترکی باجی به کار برده می شود». پولاک بااشاره به مورد بالا، در ادامه البته آن روش دیگر را هم از نظر دور نمیدارد، «لعن و نفرینها و فحشهای ایرانیان نیز از ممیزات آنها است. عمولا هدف فحش شخص نيست بلكه خانواده او به خصوص پدر، زن یا در گذشت گان وی است، زیرا بر حسب مفهومی که زندگی خانوادگی دارد فحش به خانواده بسسی ناگوار تر از دشنام به فرد

لقبطاهره،زكيه،راضيه،مرضيه،خادمهالزهرا،خادمه

قرشــمالخانم، لكاته، دختر شــاەفرنگ، پرىزاد، دختُر شاەپريان.مردان؛ قبله عالم، قلندر بياباني، وزير وزوزک، شـاەپريان، باتمان قداره، حاجـيى بار کالله، برین ، جس سرم حجی بار خانله، پهلوان پنبه بسر حاجی بیر خواجه، چلوزه میرز ا الکی خوش، حسن کچل، حاجی خرناس، حاجی مقوا، حاجی فیروز، کاکاسیا، جانوران، کره دریایی، گنچش ککه اند کنجشـ ککاشیمشـی، موش سـر قالب صابون، اقاموشه عمه گرگه سگ چارچشم در جهنو، سگ حسندله، بزیز قندی، بلبل سرگشته خاله سوسکه، مرغند، ۱۰:۲۰ فند مرغ زرد پاكوتاه، فندقى، ييشى، خاله قورباغه، ممولى، توتو، سيمرغ، ماهى سقنقر. موجودات افسانهاى؛ از ىابھتران،غول بيابونى، پرى، جن(جن بودادە)،بختک، آل،لولو،دیگ به سر،شاه پریون،دیو دوسر،دوالپا،یک سرودو گوش،سلطان جمجمه،اجوج ومجوج (یأجوج

ه مأحوج). از میان این شخصیتهای افسانهای برخی ر نرمثل هاراه یافتهاند که سمبول هایی پرمعنا اس چهردهای تیپیک اغلب باطنز و متلک همراه است؛ بېلار كې مثل ابولى، انتر پاشا، نوه اورخان، بختالنصر، كنيز ملاباقــر.القاب و عناويــن از دوبعد فرهنگى-تربيتى و سیاسـّـی نیز اهمیت دارد. در فرهنگ اسلامی، جز انتخاب نام زیبا انتخاب لقب زیبـا و کنیه خوب برای كودكان مطرح بودةاست لقب هابى كهيراي شخصيت آینده او، سازنده و جهتبخش باشد، مثل نظام الدین، منیر الدیــن، عز الدین یا اســـنفاده از لقب های بزرگان

اصحاب مثلٌ عمار، ميَّثم، كاظم، صابَر براي پس

نباشد. خودم يكبار در حرم حضرت عبدالعظيم، جنگ لک لک ومار را تماشا کردم این لقب «حاجی لک لک» هم به ایــن پرنده داده بودنــد، برای خود داستانی داشت که از سیبینه ماد. بن گها و ماد، ها نىستانى ئىسى خەر سىيىدىغاربۇر كىلەر ھارىي بە بچەھامنتقل مىشد زمستان مىشدما كەبچە بوديمو لكىلكىھارا دىگر روى گنبدھا و گلدستەھا ر ١٩٦٠ . بامهای تهران نمی دیدیم، می پرسیدیم لک لک ها کجا رفته انـد مادربزرگها و مادرهـا می گفتند لکلک ها به مک و رفتهاند. باور نمی کنید با چه مهارتی در داستان پردازی، رخدادهای در مسیر سفر لکلکهااز تهران تا مکه را تعریف می کردند! آنگونه بــود که ما به لکـلکـها وقتــی که هواگر م می شدو به شــهر بازمی گشتند، «حاجی لکـلک» ی صفیہ روایتی دیگر از یکی از اعیان دورہ قاجار می تواند

پایان،خشتی بر چگونگی لقب گذاری ایرانیان بر یکدیگر باشند: «وقتی کنه در کرمان بنودم، یاور جوانی بود که چــون میخواسـت نظامی خیلی متجددی باشد، درمقابل هر اظهار مطلبی چندبار با انگشت سبابه به پیشانی خود میکوفت و همین که راه صواب بهنظرش می رسید، بشکنی میزد و تصمیم خود را اظهار یا روی کاغذ می آورد. کم کم بشکنزدن جزو عادت او شده بسود. کرمانیها به این سسر کاریساور... یا به این جناب سسر گرد که امروز سرهنگ هم شده... «یاور تلنگی» (اشاره به تلنگرزدن] می گفتند».

ىي گفتىم!»



مورت خيال انگيز ايرانى در قلمرو حيوانات ِ همــه اينها كــه بگذريــم، ذهــن خياليرداز ايرانی در گذشته، آنجا که از دنيای آدميان فارغ بی شده، دیگر قلمروها را نیز از هنر خویش بی بهره نمی گذار دہ است؛ آن جب کہ صورت خیبال را به مىشد، در روزهاى پايانى عمر خويش، گوشەاى از اين ظرافت ذهنى تهرانىھا را براى نگارندە روايت این گونــه روایت کــرد: «تهران قدیـــم، پرندهُهای بسیاری داشت. هر کدام از اینهابرای خود داستان ها وحكايتهايسى بههمسراه مى آوردند كــه پدرها و م مادرها برای بچه ها بازمی گفتند. من بارها در تهران آن روز گار، لک لک می دیدم. گنبد و گلدســـته های ند ياامامـزادهای نبود که لکّلــک روی آنها

نامهاو نشانها

بـــرای نمونه یــک فرد ندو شناختهشده در بازار از مشتریان من بود که به این جا می آمد ولی سـواد و شــناخت حندانى نســـت به آثار ت اما میدانست - 1. که استادها هم نزد من میآیند. گاهیاستادانی و بهطور مشخص آقای

افشــار شــيرازي کــه

کتابشیناس توانایی

. بتی ہم با ایر ج افشـــار نداشت– می آمدند

این هم می آمدو هر کتابی که وی انتخاب می کرد زودروی آن دست می گذاشت. یکجار هم آقای افشار

برای تُلافی آمدو تعدادی کتاب که اصلابه کارش نمی آمــدرا گفت کــه کتاب های خوبی انــدو آنها را

روکاری ند مصرر رير فقيط برايشان ايسن م بــود کــه کتابی مهــم بــود کــه دتایی کــه میخرنــد مهم و ند باشد و صر فا ارز ش_ جُمـعآوري مي كُردند